

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی های عطار

علیرضا یاوری^۱

دکتر هادی خدیور^۲

چکیده

بررسی سرچشمه افکار و اندیشه های متفسران و شاعران بزرگ و تعیین میزان و چگونگی اقتباس و دخل و تصرف آنها در آثار پیشینیان ما را در شناخت هرچه بهتر و بیشتر بن مایه های افکار و اندیشه آنان کمک می نماید. جامی یکی از شاعران نامدار قرن نهم ایران است که آثار متعددی را به نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته است. ما در این پژوهش حکایات تمثیلی هفت اورنگ، بزرگترین اثر جامی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده ایم و به دنبال رَدَّ پای این حکایات تمثیلی در مثنوی های عطار که شامل (منطق الطیر، الهی نامه، مصیبت نامه و اسرار نامه عطار)، می باشیم. نتیجه بررسی و مطالعه این اثر نشان داد که از مجموع دویست و یک حکایت موجود در هفت اورنگ، مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی جامی در آثار مورد بحث ما قرار دارد.

واژگان کلیدی: جامی، هفت اورنگ جامی، تمثیل، مثنوی های عطار

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران. alireza.yavari1347@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران. hkhadivar@gmail.com

تاریخ پذیرش

۹۸/۷/۲۵

تاریخ دریافت

۹۸/۲/۲۶

مقدمه

یکی از برجسته‌ترین شگردهای زیبایی آفرینی در کلام، تمثیل است و آن نوعی استعاره است که زیر ساختی تشبیهی دارد. این عنصر خیال انگیز گاهی در قالب داستان بیان می‌شود و علاوه بر جنبه زیباسازی به تحلیل و تأویل متن هم می‌پردازد و موجب دریافت اندیشه انتزاعی برای خواننده می‌گردد. در حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی که محور بحث ما قرار دارد تعداد زیادی حکایت تمثیلی وجود دارد که شمار آنها به دویست و یک حکایت می‌رسد و این تعداد رویکرد ویژه شاعر را به داستان‌های تمثیلی نشان می‌دهد.

این مقاله با عنوان «واکاوی و ریشه‌یابی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار» به بیان و میزان اشتراکات، مشابهات و اقتباسات مثنوی هفت اورنگ جامی در چهار مثنوی عطار می‌پردازد. نگارنده کوشیده است پس از بیان مقدمه و پیشینه پژوهش و زندگی نامه و آثار جامی، به اشتراکات و تفاوت‌ها، و نحوه دخل و تصرف جامی در مثنوی‌های عطار بپردازد. حکایات تمثیلی جامی نشان از اشتراکات قابل ملاحظه‌ای در آثار پیش از خود دارد که جامی در سروden هفت اورنگ از آنها بهره برده است. و مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ وی در آثار مورد بحث ما قرار دارد. مهمترین سؤالات پژوهش حاضر عبارتند از اینکه: اوّلاً نحوه تأثیرپذیری هفت اورنگ جامی در آثار پیشینیان (عطار) چگونه است. ثانیاً آیا جامی در به کارگیری تمثیلات هفت اورنگ مقلد محض است یا مبتکر؟ او در به کارگیری شگردهای هنری و بیانی تا چه حد پیش رفته است و چه نتایجی کسب کرده است؟ ثالثاً چه تعداد از حکایات تمثیلی هفت اورنگ با آثار مورد بحث ما مشترک است و میزان به کارگیری عناصر داستانی در حکایات او با مأخذ آنها تا چه میزان است؟

نورالدین عبد الرحمن جامی، شاعر و نویسنده و عارف نام آور قرن نهم که بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و به نظر بسیاری از پژوهندگان، خاتم شعرای بزرگ پارسی گوست، به سال ۸۱۷ هجری در خرجرد جام ولادت یافت. از خردسالی به کسب علم پرداخت و در تمام مراحل تحصیل علم، حدت ذهن و استعداد کم نظیر او موجب اعجاب همگان شده بود، تا آنجا که در همه فنون صاحب نظر شد، و توانست در صف بزرگترین مؤلفان و شاعران و عارفان صوفی مشرب جا گیرد. آثار جامی از نظم و نثر بسیار است: کتاب

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

نفحات الانس که از امهات کتب در بیان حقایق عرفانی است، بهارستان، اشعة اللمعات به نشر و هفت اورنگ به شعر.

و اما هفت اورنگ که از زبده ترین آثار جامی تشکیل می شود شامل این مثنویهای است:

(۱) سلسله الذهب؛ (۲) سلامان وابسال؛ (۳) تحفه الاحرار؛ (۴) سبحه الابرار؛ (۵) یوسف زلیخا؛ (۶) لیلی و مجنون؛ (۷) خردنامه اسکندری (صفا، ۱۳۶۳: ۱۸ ج)

پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر آثار متعدد و معتبرهای درباره شرح احوال و آثار و افکار جامی، اعم از کتاب، پایان‌نامه و مقاله نوشته‌شده که تنها بخش‌های مختص‌ری از بعضی از آن‌ها به نحوی به موضوع تحقیق ما یعنی «واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار» ارتباط دارد.

مقالات

(خدیور و شریفی، ۱۳۸۹) «تأثیرپذیری جامی از شعرا و نویسندهان پیش از خود در آفرینش مثنوی‌های هفت اورنگ.» فصل‌نامه پژوهش ادبی. شماره بیستم صفحه ۷۸ تا ۱۲۰. این مقاله نزدیک‌ترین پژوهش حاضر است با اشتراکات کم و تفاوت‌های فراوان و در این مقاله نویسندهاند با معرفی جامی و آثار و مذهب و مسلک او به تأثیرپذیری جامی از بسیاری از نویسندهان و شعرا چون، حافظ و نظامی و ابن عربی و عطار و مولوی و... اشاره‌هایی گذرا داشته باشند در بخش دوم مقاله با آوردن تمثیل‌ها و حکایاتی از هفت اورنگ کوشیده‌اند نشانی و رد پای این تمثیلات را در مثنوی معنوی، تذکره‌الاولیاء، حدیقه‌الحقیقه، مخزن‌الاسرار و حتی کلیله و... بیابند. در این بررسی فقط حدود پانزده تمثیل و حکایت ریشه‌یابی شده در حالی که حکایات و تمثیلات هفت اورنگ جامی بیش از ۲۰۰ حکایت است

- (محمدی، ۱۳۹۰) «اسلوب حکایت‌پردازی در هفت اورنگ جامی». فصل‌نامه بهار ادب، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲.

نویسنده با بیان هدف اصلی جامی از آوردن تمثیلات معتقد است. تمثیل پردازی و آوردن حکایت دارای اسلوب و ساختاری است. او با آوردن چندین تعریف درباره حکایت و تمثیل معتقد است جامی در هفت اورنگ حدود دویست و یک حکایت آورده که ابعاد

٤ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

عرفانی، اجتماعی، حکمی دارد و بررسی شکل و ساختار آن‌ها می‌تواند به فهم بهتر آن ابعاد کمک کند، (همان: ۳۱۵) نویسنده با دادن چهار الگو برای بررسی تمثیلات هفت اورنگ معتقدند که روایات هفت اورنگ از نظر زمانی روایتی خطی دارند و از حیث شخصیت‌سازی و حادثه‌پردازی چندان ابتکاری در آن‌ها دیده نمی‌شود، اگرچه همهٔ این حدود ۲۰۰ دویست حکایت یکدست نیستند. حکایات ساده و قابل‌باور، مطلق‌گرایی و کلیت از دیگر ویژگی‌های شخصیت‌های تمثیل‌های جامی است.

–(توکلی، ۱۳۸۴) «حکایات و داستان‌های سبحه‌الابرار و مأخذ آنها» مجله علمی-

پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۴۳ و ۴۲ نویسنده در آن به بررسی حکایات و داستان‌های سبحه‌الابرار و مأخذ آنها از هفت اورنگ جامی پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که عبد‌الرحمان جامی در سرودن سبحه‌الابرار از آثار زیادی بهره جسته است. از جمله: کتب معتبر حدیث، شد الازار فی حط الاوزار عن الزوار المزار از معین الدین جنید بن محمود، تفسیر ابوالفتوح، کشف المحجوب، مصباح‌الهدایه و....، اما از میان همهٔ این‌ها حکایات رساله‌قشیریه و احیاء علوم‌الدین بیشتر از دیگر کتاب‌ها زینت بخش مباحث کتاب اوست.

–(جهان‌تیغ، ۱۳۸۰) «ساخت حکایت تمثیلی در هفت اورنگ جامی» مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ویژه نامه زبان و ادبیات.

نویسنده در این مقاله به ساخت حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی پرداخته و ساختار حکایات را از نظر عناصر داستانی مانند: شخصیت، لحن، زمان و مکان، زاویه دیدو...مورد بررسی قرار داده و ضمن برشمودن بسامد حکایات تمثیلی در هفت دفتر جامی، رویکرد ویژه شاعر را به قصه‌های تمثیلی نشان داده است و نتیجه گرفته است در زبان هنری جامی، حکایت تمثیلی نمود برجسته ای دارد. هر چند این قصه‌ها ساخته و پرداخته ذهن جامی نیست اما او برای نشان دادن همانندی رابطه‌های میان امور معنوی و فرآیند‌های تمثیلی، به خوبی از آنها سود جسته است.

مأخذ برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار

ما در این پژوهش از هر یک از مثنوی‌های چهارگانه عطار (منطق الطیر، الهی نامه، مصیبت نامه، و اسرار نامه) یک حکایت را انتخاب، و به واکاوی و ریشه‌یابی آنها پرداخته ایم

و در ادامه مأخذ و منبع بیست و پنج حکایت استخراج شده هفت اورنگ جامی در آثار مورد بحث ما در جدولی تهیه و تنظیم گردیده است.

هفت اورنگ، سلامان و ابسال:

حکایت آن گُرده در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند.

گُرده از آشوب گردش‌های ده
دید شهری پر فغان و پر خروش
بی قراران جهان در هر مقر
آن یکی را از بـرون عزم درون
آن یکی را از یـمین رو در شمال
گُرد مسکین چون بدید آن کار و بار
گفت اگر جابر صف مردم کنم
یک نشانه بهر خود ناکرده ساز
اتفاقاً یک کدو بودش به دست
تا چو خود را گم کند در شهر و کو
زیرکی آن راز را دانست زود
آن کدو را حالی از وی باز کرد
گُرد چون بیدار شد دید آن کدو
بانگ بر وی زد که خیز ای سست کیش
این منم یا تو نمی‌دانم درست
ور تویی این من کجایم کیستم
ای خدا آن گُرد بی سرمایه ام
ده ز فضلت رونقی این گُرد را
تازه رآلایشی صافی شوم
جامی آسا یک به یک را شاد کام
ور به من این مکرمت باشد بدیع

(جامی، ۱۳۷۸: ۳۹۲-۳۹۳)

عطّار، مصیبت نامه:

حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود

در میان مسجد جامع بحافت
تا نگردد گم، در آن شهر، از نخست
بست بر پا، خفت بر بالای او
کاین کدو بر پای آن کس بسته دید
گفت «یا رب روستایی کشته شد
ور من است او، او نگوید من کیم؟»
نه به من شد کار و نه بی من تمام
در گمان و در یقین درماندهام
روستایی به شهر مرو رفت
بود بر پایش کدوئی بسته چست
دیگری آن باز کرد از پای او
مرد چون بیدار شد، دل خسته دید
در تحریر آمد و سرگشته شد
ای خدا گر او منم پس من چیم؟
در میان نفی و اثبات مدام
در میان آن و این درمانده ام

(عطّار، ۱۳۸۶: ۳۱۶)

مأخذ و منبع این حکایت در تعلیقات مصیبت نامه به تصحیح استاد شفیعی کدکنی صفحات ۴۲۷۰-۶۶۰ ذیل بیت ۴۲۷۰ چنین آمده است :

استاد فروزان فر به مناسبت این بیت در مثنوی ۱۹/۲

ای مُغَفِّل رشته‌ای بر پای بند تاز خود هم گم نگردی، ای لوند

نوشته است «ظاهراً اشاره باشد به قصه‌ذیل: و من حُمْقِه (ای هبنقه) آن جعل فی عُنْقِه
قلاده من ودع و عظام و خزف وقال: أخشي آن أضل نفسي ففعلت ذالك لأعرفها به فحولت
القلاده ذات ليله من عُنْقِه الى عُنْقِ أخيه فلما أصبح قال: يا أخي أنا أنت فمن أنا؟» (کتاب
الحُمْقِي والمُغَفَّلِين، ابن جوزی، به نقل مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۲۶۳) ترجمة عبارت
ابن جوزی در این حدود است که از حماقتهای او (یعنی هبنقه) یکی این بود که قلاده‌ای از
گوش ماهی و استخوان و خزف در گردن خویش کرده بود و می گفت می ترسم که خود را
گم کنم. بدین سبب این کار را کرده ام. یک شب آن قلاده را از گردن برادرش
افکنندند، چون بامداد شد، گفت: ای برادر! من توام پس من کیم؟» استاد ریتر نیز نوشته
است که «این داستان هبنقه است که به حُمْق معروف بود. «ودر حاشیه ارجاع داده است
به کتاب الحُمْقِي، ابن جوزی ۲۲، کریستان سن؛ قصه‌های ایرانی، ۱۲۷، از هم او: «قصه‌هایی
از ایران» ۱۹۰؛ دریای جان ۱: ۲۱۳. (عطّار، ۱۳۸۶، ۶۶۱: ۱)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در مثنوی سلامان و ابسال ماجراهی مرد روستایی را آورده که وقتی به شهر می‌رود ازدحام و غوغای آنجا را می‌بیند، از بیم آنکه مبادا خود را گم کند کدویی را بر پای خود می‌بندد. شخص زیرکی او را می‌بیند و دنبال می‌کند و وقتی مرد روستایی می‌خوابد کدو را به پای خود می‌بندد. مرد وقتی بیدار می‌شود کدو را به پای دیگری می‌بیند دچار سر در گمی می‌شود که او کدام شخص است.

عطّار در مصیبت نامه به همین حکایت پرداخته است. او در کمال ایجاز شروع به نقل می‌کند و با استفاده از دو مکان مشخص شهر مرو و مسجد جامع نوعی واقع گرایی در داستان ایجاد می‌کند.

او در طول شش بیت تمام ماجرا را روایت کرده حال آنکه جامی در شانزده بیت به شرح آن پرداخته است و ابیات پایانی هر دو شاعر به اشاره عرفانی موضوع اختصاص می‌یابد که باز سهم جامی بیشتر است اما عطّار با پیش کشیدن بحث نفی و اثبات و یقین و گمان قوی‌تر عمل نموده است.

جامی در توصیف اوضاع شهر و مردمانش توصیفی آمیخته با اطناب ارائه می‌دهد که این خصلت را باید جزء سبک شاعر محسوب نمود.

هفت اورنگ، سبحه الابرار:

حکایت صوفی و اعرابی که غلام وی به حُسن حُدی شتران وی را هلاک کرده بود.

پا به میدان توکل می‌سود
یک شبی زنده‌ای از خَیْرَ عَرَب
ساختش شمع سیه خانهٔ خویش
دید شبرنگ غلامی چون ماه
قدرتش نی که بجنبد از جای
پیش مهمان به تصرع نالید
زنند جز به ره لطف قدم
نکنند رد سخن مهمان را

صوفی‌ی راه یقین می‌پیمود
روز در بادیه می‌برد به شب
آمدش در ره آن بادیه پیش
کرد در ساحت آن خانه نگاه
در گُل و بندز گردن تا پای
بر زمین روی تواضع مالید
که بود خواجه من اهل کرم
نشود سد روش احسان را

۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

رحم بر عجز و گرفتاری من
وز پی طعمه او خوان آورد
تابنخشی گنه این سیه
لیک بشنو که چه از وی دیدم
در هنر نادر و در شکل عجیب
پشته پستان همه و صحراء گرد
فیل کردار تنومند و بلند
چون ارم پیکرشان ذات عماد
وز جرس نوبت فیروزی من
کردشان بار گران مستعجل
تابه یک روز بدین جای رسید
برگرفتند همه راه عدم
جز به صحرای عدم یک شترم
کای به دلجویی من کرده قیام
آرزومند خدمت سازی او
داد قانون خدمت سازی ساز
شتری در نظر او بسته
وز جهان بی خبر افتاد به خاک
روی در بادیه گشت آواره
(جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۷-۶۷۶)

خواه ازو عفو گنه کاری من
خواجه چون روی به مهمان آورد
گفت انگشت به خوانست ننه
خواجه گفت اگنهش بخشیدم
شتران بود مرا جمله نجیب
کوه کوهان همه و دشت نورد
کرگدن وار بسی نیرومند
سخت رفتارتر از صرصیر باد
از سفر واسطه روزی من
دو سه روزه ره این سر منزل
وز خدمت صوت طرب زای کشید
بارشان چون بگشادند ز هم
نیست اکنون که دل از غصه پرم
گفت صوفی به خداوند غلام
هستم از وصف خوش آوازی او
خواجه گفتتش که خدمت کن آغاز
بود صوفی به ادب بنشسته
صوفی از ذوق گریبان زد چاک
وان شتر کرد رسن را پاره

عطّار، الهی نامه

حکایت اصمی با آن مرد صاحب ضیف و زنگی حادی (اصمی وزنگی)

که یک شب در عرب گشتم روانه
بیر او زنگی دیدم همه سوز
بزاری ناله ای می کرد چون زیر
همه زنگی دلی رفته ز زنگی

چنین گفت اصمی پیر یگانه
کریمی کرد مهمانم دگر روز
کشیده پای تا فرقش به زنجیر
دلی چون دیده موری به تنگی

که «از بهر چه گشتی پای بسته؟»
از آن در بنده و قیدآورده ام من
بود حقی که نتوان گفت آن را
ب خشدم از برای میهمانم»
به سوی نان نمیبرد اصمی دست
اگر او را بخشی نان خورم من
که «زنگی را پُر آتش باد جانش
گناه او گناهی بس عظیم است»
چنین گفت او که «این زنگی بد خوی
همه در گرمگاه و زیر احمال
خدای نرم میخوانده است آنگاه
ز پس کردند ده منزل در آن تاب
به ره در اشتراحت را داده پرواز
زلد اشتراحت را مست کرده
بهم هر چارصد آنجا بمیرند
خدی میخواند تا ازشنگی گشت
چه گوییم؟ کس چنین حالی نشان داد»
چگونه گیرمت من مرد این راه
ترا از حضرت حق صدندی هست

(عطل، ۱۳۸۷: ۳۴۱-۳۴۹ نقل به اختصار)

دکتر شفیعی کدکنی در صفحه ۶۷۹ تعلیقات الهی نامه ذیل بیت ۵۰۴۶ مأخذ این حکایت را چنین آورده است : استاد ریتر در حاشیه این حکایت یاد آور شده است که «این حکایت را سراج، در اللمع، ۲۷۰، و قشیری در رساله قشیریه، ۱۵۳ و غزالی در احیاء العلوم، ۲۴۳/۲، به عنوان نمونه‌ای از تأثیر موسیقی، در باب سمع، نقل کرده اند. همچنین استاد ریتر به این نکته نیز توجه داشته است که راوی macdonald in 219/1901jars» اصلی ابوبکر محمد بن داود الرقی (متوفی ۳۶۰) است و عطار آن را به اصمی (متوفی

بپرسیدم از آن زنگی خسته
مرا گفتا «گناهی کرده ام من
به نزد خواجه من میهمان را
اگر از وی بخواهی این زمانم
چو آوردند خوان و خواجه بنشت
که «نتوانم که خون جان خورم من
چنین گفت اصمی را میز باش
دل من گویی از کینش دو نیم است
«گناهش چیست» گفت «ای خواجه برگو»
به راهی چارصد اشتراحت قوی حال
به عجلت گرم می‌رانده است در راه
که تا اشتراحت بی خورد وبی خواب
خدای زار و زنگی خوش آواز
چو او قصد خدی پیوست کرده
چو در سختی چنین راهی سپرند
بزاری اشتراحت را بار بر پشت
به بانگی چارصد اشتراحت جان داد
زحیوانی کمی در درد این راه
جوانمردا شتر را گر خدی هست

۱۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

(۲۱۳) نسبت داده است (دریای جان، ۴۱۲/۱). خانم دکتر صنعتی نیا حکایت را از ترجمه رساله قشیریه، ۵۹۹، ۵۲۱، نقل کرده است (مأخذ قصص عطار، ۷۷-۷۹). (عطار، ۱۳۸۷: ۶۷۹)

خانم دکتر صنعتی نیا مأخذ این حکایت را چنین ذکر کرده است :
این حکایت در رساله قشیریه، ص ۵۹۹ به روایت محمد داوود دینوری و در کشف المحجوب هجویری، ص ۵۲۱ از قول ابراهیم خواص آمده و عطار آن را به اصمی نسبت داده است.

خانم نسرین توکلی در مقاله «حکایات و داستان های سبجه البار و مأخذ آنها» علاوه بر منابع فوق دو منبع دیگر نیز برای این حکایت (اصمی و زنگی) آورده است:
(محمود کاشانی در مصبح الهدایه، ۱۸۹-۱۸۸) و (محمد همدانی در عجایب نامه: ۸۵) (توکلی، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

مضمون اصلی حکایت و نحوه بیان وقایع در تمامی موارد مشابه است اما روایت الهی نامه در مقایسه با روایات دیگر کوتاهتر است و عطار پس از بیان علت اسیر شدن غلام داستان را به پایان می برد و نتیجه را با تفصیل بیشتری ادامه می دهد و بنا به شیوه معمول خویش متوجه دقایق عرفانی و جذبه های روحانی می شود و این حکایت پیام حق را در ذهن او تداعی می کند:

جوانمردا شتر را گر حدی هست
پیاپی می رسد از حق پیامت
ترا از حضرت حق صد ندا هست
ز حیوانی کم است آخر مقامت ؟
در رساله قشیریه و کشف المحجوب داستان مفصل تراست و منظور از نقل آن بیان شدت تأثیر سمع و صوت خوش است و این تأثیر به حدی است که حیوانات را هم مجنوب می کند. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۷۷-۷۸)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در سبجه البار حکایت یک صوفی را بیان کرده که در بیابانی مهمان خیمه اعرابی می شود که در آنجا غلامی را در گل و زنجیر اسیر می بیند. غلام با التماس و خواهش فراوان از صوفی می خواهد که از خواجه اش در حق او شفاعت کند. مهمان موضوع را با میزبان در میان می گذارد و خواجه به رسم مهمان نوازی می پذیرد و ماجراهی اسارت غلام را

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

شرح می‌دهد که چگونه با حُدی خوانی او چهارصد شتر باری خواجه به وجود آمده‌اند و راه چند روزه را در یک روز طی نموده و سبب هلاکت آنان شده است.

عطّار نیز در الهی نامه به این تمثیل پرداخته که البته از ابتداء، حکایت از زبان پیری به نام‌اصمی روایت می‌شود در حالیکه جامی خود روایتگر است و این نقش را به صوفی واگذار کرده است. جامی وقتی می‌خواهد از شتران هلاک شده سخن براند در چند بیت به توصیف «ویژگی‌ها و قدرت جسمی‌آنها می‌پردازد که عطّار آن را در یک ترکیب وصفی «قوی حال» خلاصه نموده است. جامی بخش دیگری بر حکایت می‌افزاید که آن شامل درخواست مهمان برای شنیدن حُدی خوانی غلام است، وقتی که غلام این نوا را سر می‌دهد شتر صوفی از تأثیر آن بیدار می‌شود به وجود آمده سر به بیابان می‌نهد و حکایت با سه بیت مختصر با بحث عرفانی به پایان می‌رسد. حال آنکه عطّار بعد از ماجراهی هلاک شتران راوی را تغییر می‌دهد و خود به طور مفصل به شرح عرفانی این تمثیل می‌پردازد. در همه روایات منظور از نقل این داستان بیان شدت تأثیر سمع و صوت خوش است و این تأثیر به حدی است که حیوانات را هم مجذوب می‌کند. سعدی شیرازی نیز در کتاب گلستان باب دوم حکایت ۲۶ به این نکته اشاراتی دارد:

تو خود چه آدمی کز خویش بی خبری
گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری
(سعدی، ۱۳۶۸-۳۲۸)

دانی چه گفت مرا، ان بلبل سحری
اشتر به شعر عرب، در حالت است و طرب

هفت اورنگ، تحفه الاحرار:

حکایت زنگی که روی خود را در آینه بی زنگ دید و از عکس روی خود آینه را نپسندید.

لب چو خُم نیل کبود و سطبر
چهره چو چوبین طبقی سوخته
ناشده همچون در محنت فراز
ساخت به دامن رخش از گرد پاک
شکلی از آن سان که شنیدی بدید
وز کف خود خوار به خاکش فکند

دیو نژادی چو یکی تیره ابر
رنگ چو انگشت نیفروخته
مانده دهن چون دهن جیفه باز
یافت به ره آینه ای گردساک
دیده چو بر روی ویش آرمید
آب دهان بر رخ پاکش فکند

۱۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بر رهت این گونه نینداختند
نیست جز از زشتی دیدار تو
کی به گل و خاک وطن بودیت
بهره هر چیز به قدر وی است
عیب بر آینه نه بر خود نهاد
شدز رخش عیب نما آینه
آینه را چیست ندامن گناه
هر چه نماید به گه صلح و جنگ
چون نگری صورت کردار توست
(جامی، ۱۳۷۸الف : ۵۴۰-۵۴۱)

گفت که تا قدر تو نشناختند
پیش کسان پستی مقدار تو
طینت اگر پاک چو من بودیت
از بد و نیکی که پی اندر پی است
چون به رخ خویش نظر کم گشاد
بود همه نور و صفا آینه
طلعت او بود بدانسان سیاه
جامی ازین گنبد آینه رنگ
کان سبب راحت و آزار توست

عطّار، اسرارنامه:

حکایت آن سیاه که صورت خود را در آب دید و پنداشت که آن مردم آب است
و بدو دشنام داد.

بديد از آب، روبيٰ پر سياهي
از آن زشتی دويlash بر سر آتش
كه هست آن مردم آب سيه رنگ
کدامين ديو در عالم ترا کشت؟
كه در آتش همی بايی نه در آب.
ندانست و همه با خویشتن گفت
بین تا خود سپيدی يا سياهي
بیینی روی خود، در آب اعمال...
سپیدی، در فروغِ خویشت آرد
قدم، حالی، در آن عالم نهادی
ولی در ره وجودِ تست دیوار ...
بسی گرید زسر تا پای بر تو
چه در آتش چه در اندر خاک باشی

سياهي کرد در آبی نگاهی
چو روبيٰ دید نامعلوم و ناخوش
چنان اندیشه کرد آن مردِ دل تنگ
زفان بگشاد گفت «ای صورت زشت
برآی از آب، ای زشتِ سیه تاب!
چو بر بیهوده بسیاری سخن گفت
تو هم در آبِ رویت کن نگاهی
چو مرغِ جان فرو ریزد پرو بال
سیه روبيٰ، سياهي پیشست آرد
چو جانِ پاک در یک دم بدادی
زدنیا تابه عقبی نیست بسیار
اگر با نفس میری وای بر تو
وگر بی نفس میری پاک باشی

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

ترا چون جان پاکت رفت و تن مُرد
نباشد خویش را با خویشتن برد ...
(عطّار، ۱۳۸۶: الف)

مأخذ این تمثیل که هم در مثنوی مولوی، ۳۹۵/۱، آمده و هم در حدیقه سنایی، ۲۹۱-۲۹۰، استاد فروزان فر در مأخذ قصص و تمثیلات، ۷۵-۷۱ از نشر الدّر، ۴۶۹/۶ و زهرالآداب، ۲۲۷، نقل کرده و آنچه از مقالات شمس تبریزی، نسخه ولی‌الدین به شماره ۱۸۵۶، نقل کرده، صورت تفصیلی داستان است. نیز-مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطّار ۱۱۵-۱۱۳. در این تمثیل‌ها، به جای آب آینه آمده است. آخرین استفاده از این تمثیل در ادبیات فارسی قطعه منظومی است، نه چندان استوار به نام انکاسی، از نیما یوشیج با قدری تفاوت در دیدگاه. (کلیات نیما یوشیج، ۷۳) (عطّار، ۱۳۸۶: ۳۴۶-۳۴۷)
همچنین خانم دکتر صنعتی نیا در «مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطّار» منبع این حکایت را ذکر کرده است :

این حکایت در باب یازدهم از جزو ششم نشر الدّر و در ذیل زهرالآداب چاپ مصر، ۲۲۷ آمده است. حکیم سنایی نیز این قصه را در کتاب حدیقه الحقيقة، ص ۲۹۱ به نظم آورده مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص ۳۹۶-۳۹۵ آن را ذکر کرده و شمس تبریزی مضمون این حکایت را در مقالات شمس، نسخه کتابخانه استانبول، شماره ۱۸۵۶، ورق ۳ و ۲ نقل کرده است. (به نقل از کتاب مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۷۵-۷۱) استاد فروزان فر به داستان اسرار نامه اشاره نکرده‌اند و تنها تفاوتی که روایت عطّار با روایتهای منابع یاد شده دارد این است که سیاه عکس خود را در آب می‌بیند نه در آینه و به نظرمی‌رسد که مأخذ عطّار حدیقه الحقيقة سنایی باشد. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۱۱۴-۱۱۳)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

ردّ پای این حکایت در حدیقه سنایی نیز با عنوان «التمثيل في أصحاب الغفله و الجهال» آمده است ما در این بخش به تحلیل و مقایسه حکایت اسرار نامه عطّار با هفت اورنگ جامی می‌پردازیم.

جامی در تحفه الاحرار حکایتی نقل می‌کند با این مضمون که روزی شخص سیاه چرده و زشت روی آینه‌ای می‌باید، پس از زدودن گرد و خاک از آن، چهره خود را در آن می‌بیند، آن را به اکراه تمام بر زمین می‌زند و خطاب به آینه می‌گوید که از آنجا که این زشتی تو را

۱۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

دربافت‌هاند چنین به دورت انداخته‌اند در واقع این شخص متوجه زشتی وجود خود نبوده بلکه آن را به آیینه منسوب کرده است. عطار نیز در اسرارنامه چنین حکایتی را با مقداری تفاوت بیان نموده است. در روایت او عنصر آب به جای آینه جهت انعکاس چهره شخص به کار رفته است. با بررسی دقیق‌تر جزئیات این دو حکایت می‌بینیم که جامی با عنصر آینه به جای آب ابزار مناسب‌تری را جهت توصیف به کار گرفته است زیرا آینه قابلیت برداشتن، گرد زدایی و به دور افکندن را دارد.

همچنین او در شروع ماجرا در قالب سه بیت با وصف حالات چهره، تصویر نسبتاً روشی از شخص مورد بحث ارائه می‌دهد حال آنکه عطار جهت القای مفهوم زشت رویی به صفت سیاه پوست بودن آن شخص اکتفا نموده است. در ادامه نیز جامی در عین رعایت اختصار به نتیجه‌گیری اخلاقی از این داستان کوتاه دست می‌زند که اگر آدمی قبل از قضاوت اشتباه در خود و عیوبش بنگرد، تقصیر را بر امور دیگر نمی‌نهد. اما عطار در ادامه با تکیه بر این حکایت کوتاه در نتیجه‌گیری دچار اطناب می‌شود و با آمیختن بحث با نکات عرفانی و حتی فلسفی روشن پیام اخلاقی داستان را برای مخاطب عامی‌تا حدی در ابهام فرو می‌برد. او (عطار) تلویحاً لطافت قلب را به آب زلال و روشن تشییه می‌کند که انعکاس «خود واقعی» در آن نمودار می‌شود. این مطلب بیانگر آن است که اگر تن به تعلقات آلوده باشد تصویر آنها در دل نیز نمودار می‌شود و اگر تن از تعلقات پاک و مبرأ باشد، آیینه دل نیز زلال و مصفاً از زنگارها خواهد بود. این حالت زمانی میسر خواهد شد که آدمی بر تمايلات نفسانی که همان مرگ ارادی و کشتن نفس است غلبه و پیروز گردد.

پیام و نتیجه‌نهایی این حکایت تمثیلی جامی و عطار بیان کننده پلیدی‌ها و پلشتی‌های نفس آدمی است که در وجود هر یک از ما آدمیان پنهان است به گونه‌ای که اگر روزگاری این حقایق برای شخص آشکار گردد باور آن برای خود فرد دشوار خواهد بود.

هفت اورنگ، سلسله الذهب دفتر دوم:

قصه آن گلخني که از مشاهده جمال شاهزاده آتش در ژنده‌اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وي از همه بي خبر بود.

از رخ شاه زاده گلخاني یافت در دل زمه روشاني

گلخنی در نظاره گم گشتی
ساخت در تنگنای گلخن جای
گلخنی در نظاره گه ننمود
مرکب خود به سوی گلخن تاخت
نقد هستی به پای شاه کشید
ژنده اش ز آتشی که بود افروخت
او ز دیدار شه نظر بگسیخت
نه ز تن نی ز ژنده داشت خبر
غیر خاکسترش به جای نیافت
(جامعی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

شد چو از ره سواره بگذشتی
چو در آمد ز درد عشق ز پای
چند گه شاهزاده ره پی مود
به لطافت بهانه ای بر ساخت
گلخنی چون لقای شاه بددید
چشم و دل بر جمال جانان دوخت
شعله از ژنده در تنیش آویخت
داشت حیران به روی دوست نظر
شه ز رحمت به سوی او چو شتافت

عطّار، منطق الطیر:

حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ کردند

داشت چون یوسف یکی زیبا پسر
هیچ خلق آن حشمت و آن عِز نداشت
بنده رویش خداوندان همه
آفتایی نو به صحراء آمدی
زان که مه از روی او یک موی نیست...
بی سر و بُن شد ز عشق آن پسر...
جانش می شد زهره گفتن نداشت...
منتظر بنشسته بودی دل دونیم
کان پسر گه گاه بگذشتی زدور
جمله بازار پر غوغاشدی
هر زمان در خون صد کس می شدند
سر بگشتیش و در افتادی زپا
وز وجود خویش بیرون ماندی

پادشاهی ماه وش، خورشید فر
کس به حسن او پسر هرگز نداشت
خاک او بودند دلبندان همه
گر به شب از پرده پیدا آمدی
روی او را وصف کردن روی نیست
بود در رویشی گدایی بی خبر
قسم از اوجز عجزو آشفتن نداشت
روز و شب رویی چو زر اشکی چو سیم
زنده زان بودی گدای ناصبور
شاه زاد، از دور چون پیدا شدی
چاوشان از پیش و از پس می شدند
چون شنیدی بانگ چاوش آن گدا
غُشی اش آوردی و در خون ماندی

وز تهی دستی نبودش نیم نان
آن گدا یک نعره زد آن جایگاه
گفت «جانم سوخت و عقل از پیش شد
نیست صبر و طاقت من بیش از این.»
عزم غمزش کرد پیش شاه شد
عشق آورده سرتندی بی قرار.»
کز تف دل مغز او پرجوش شد
پای بسته سر نگوسارش کشید.»
حلقه ای کردند گرد آن گدا
بر سر او گشت خلقی خون فشان
نه کشش آنجا شفاعت خواه بود
زآتش حسرت برآمد زو نفیر
تا کنم یک سجده باری زیر دار
تا نهاد او روی خود بر روی خاک
چون بخواهد کشت شاهم بی گناه،
روزی ام گردان جمال آن پسر
جان کنم بر روی او ایشار نیز
صد هزاران جان توام داد خوش
عاشق است و کشته این راه توست
حاجت من کن روا کارم برآر.»
درد کردن دل زد گفت این فقیر
حال آن دلداده بر گفت که کیست
در میان سجده حاجاتش بگفت
خوش شد و بر عفو کردن دل نهاد
«سر مگردان آن زپا افتاده را
پیش آن سر گشته خونخوار شو

نیم کشته نیم مرده نیم جان
می شد آن شهزاده روزی با سپاه
زو برآمد نعره وبی خویش شد
چندخواهم سوخت جان خویش از این؟
چاوش شهزاده زو آگاه شد
گفت «بر شهزاده تو شهریار
شاه از غیرت چنان مدهوش شد
گفت «برخیزید بر دارش کشید
در زمان رفتند خیل پادشا
پس به سوی دارکردن دش کشان
نه زدردش هیچ کس آگاه بود
چون به زیر دار آوردش وزیر
گفت «مهملم ده زبهر کردگار
مهمل دادش آن وزیر خشمناک
پس میان سجده گفتا «ای الله
پیش از آن کر جان بر آیم بی خبر
تابیینم روی او یک بار نیز
چون ببینم روی آن شهزاد خوش
پادشاها بنده حاجت خواه توست
چون تو حاجت می بر آری صد هزار
این سخن بشنود از او پنهان وزیر
رفت پیش پادشاه و می گریست
زاری او در مناجاتش بگفت
شاه را دردی ازو در دل فتاد
شاه حالی گفت آن شهزاده را
این زمان برخیز زیر دار شو

بی دلِ توست او دلِ او باز ده
نوش خور با او که زهرِ تو چشید
چون بیابی، با خودش پیش من آر.
تاشینند با گدایی در وصال
چون قیامت فتنه ای بیدار شد ...
سر نگون بر روی خاک افتاده دید ...
آب در چشم آمد آن شهزاده را
گشت حاصل صد جهان درد آن زمان
بر سرش معاشق عاشق آمده است
از سر لطف آن گدا را خواند خوش
لیک بسیاری زدorsch دیده بود
همچو شمعی باز خندید و بمرد ...
فانی مطلق شد و معصوم گشت
تا فنایِ عشق با مردان چه کرد ...
می نیابم این زمان آن قطره باز
در فنا گم گشتم و چون من بسی است
کو نخواهد گشت گم این جایگاه

(عطّار، ۱۳۸۸: ۴۲۱-۴۲۷) نقل به اختصار

مس تمند خ ویش را آواز ده
لطف کن با او که قهرِ تو کشید
از رهش بر گیر سویِ گلشن آر
رفت آن شهزاده یوسف جمال
آخر آن شهزاده زید دار شد
آن گدا را در هلاک افتاده دید
چون چنان دید آن به خون افتاده را
اشک چون باران روان کرد آن زمان
هر که او در عشق صادق آمده است
عاقبت شهزاده خورشید فشن
آن گدا آوازِ وی نشانیده بود
نعره ای زد جان ببخشید وبمرد
چون وصالِ دلبرش معلوم گشت
سالکان دانند در میدانِ درد
قطره بودم گم شدم در بحرِ راز
گرچه گم گشتن نه کارِ هر کسی است
کیست در عالم زماهی تابه ماه

استاد شفیعی کدکنی مأخذ این داستان را در صفحه ۷۵۴ منطق الطیر، ابیات ۴۰۴۸ به بعد چنین آورده است: شبیه این داستان را عطّار در مصیبت نامه، ۲۸۹-۲۸۸، نیز منظوم کرده است و در آنجا تصریح دارد که منظور از پادشاه، نوح بن منصور است:

یک پسر داشت ای عجب ماهِ جهان نوح منصور آن شہنشاہ جهان

مأخذ عطّار احتمالاً در هر دو کتاب، رونق القلوب سمرقندی بوده است با این تفاوت که وقایع مصیبت نامه با رونق القلوب تطبیق کامل دارد. مؤلف پس از نقل این حکایت اشاره‌ای دارد بدین گونه: هم چنین هر که دعوی دوستی پادشاه کند، از بلا و محنت خالی نباشد.

۱۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

پس اگر در بلا هلاک شود، جای وی حظیره قدس باشد و به مكافاتِ وی دیدارِ پادشاهِ عالم،
«فی مقعدِ صدقِ عِندَ مَلِيكِ مقتدر.» (عطار، ۱۳۸۸: ۷۵۴-۷۵۵) (۵۵/۵۴)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در سلسله الذهب حکایت عشق یک گلخنی (کسی که آتش خانه حمام را روشن می‌کند) به شاهزاده را بیان می‌کند. البته مقصود اصلی این حکایت بیان فناهی عارفانه است این شخص شیفتۀ جمال شاهزاده بوده و هر وقت او را از دور می‌دید از خود بی خود می‌شد.

شاهزاده که از این موضوع آگاهی داشت وقتی آن شخص را در نظاره گاه همیشگی نمی‌بیند کنچکاو می‌شود و به بهانه‌ای به گلخن می‌رود. مرد گلخنی وقتی جمال شاهزاده را از نزدیک مشاهده می‌کند طوری از خود بیخود می‌شود که متوجه آتش گرفتن تن و لباسش نمی‌شود. شاهزاده از آن حال او دلش به رحم می‌آید و سعی می‌کند آتش را خاموش کند اما وقتی به او می‌رسد که می‌بیند جز خاکستر از او چیزی باقی نمانده. وقتی در محتوا و ساختار یکی از تمثیلات عطار در منطق الطیر دقت می‌کنیم نشانه‌های دقیقی از تطابق این حکایت‌ها مشاهده می‌شود. با این تفاوت که روایت عطار بسیار مفصل و آکنده از توصیفات متعدد می‌باشد. گلخنی در حکایت عطار شخصی گدا عنوان گردیده است. عطار در آغاز گفتار خود با ابیاتی چند به وصف جمال زیبای شاهزاده پرداخته است. این گدا هم مانند عاشق داستان جامی همیشه از دور نظاره گر جمال معشوق خویش است و وقتی شما از شمایل شاهزاده را می‌بینید تا سر حد مرگ بی قرار و از خود بیخود می‌شود. وقتی شاه از این ماجرا خبر دار می‌شود حکم مرگ گدا را صادر می‌کند اما مهلت خواستن او و دعا برای دیدار معشوق به عنوان آخرین خواسته او از خدا باعث برانگیختن ترحم شاه و عفو او می‌شود تا جایی که به شاهزاده امر می‌کنند نزد او برود و آزادش کند ولی وقتی به او می‌رسد او را در حالت هلاکت و فنا می‌یابد.

در هر دو حکایت می‌بینیم که چگونه یک عاشق دون مرتبه دل معشوق عالی مقام خود را بر سر مهر می‌آورد اما این مرتبه از عشق در گرو فنا مطلق حاصل می‌شود.

جامی در این روایت کمال ایجاز را به کار برده و با حذف توصیفات و شرح عرفانی ماجرا منظور خود را با جایگزینی ساده دو شخصیت و البته بدون زمان و مکان فضای رویدادها را بیان می‌کند.

جدول حکایات مشترک هفت اورنگ جامی با مثنوی‌های عطار و مأخذ آنها

مأخذ و منابع	عنوان حکایت	
<p>(ذمُّ الْهُوَى / ۴۸۵)</p> <p>تحفه الملوك منسوب به امام محمد غزالی</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: قصة عاشق شدن دختر ترسا بر آن جوان مسلم و در مفارقت وی بر بستر مرگ افتادن و جان دادن (جامی، ۱۳۷۸: ۲۹۱-۲۹۳)</p> <p>عطار، منطق الطیب: الحکایه و التمثیل حکایت شیخ صنعان (سمعان) (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۳-۳۸۶ نقل به اختصار)</p>	۱
<p>مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل این حکایت در هزار حکایت، ورق ۱۶۴، و شرح تعرف، ۲: ۱۵۴، چاپ سنگی، و در رساله قشیریه، ۱۶۱، و ترجمة رساله قشیریه، ۵۶۹ و کشف الاسرار، مبیدی ۱: ۴۷۷، و حدیقه الحقيقة، سنایی، ۳۳۲، آمده است و استاد مدرس رضوی، در تعلیقات حدیقه، صص ۴۶۶-۴۶۴، آن را از همین منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱: ۳۴۴، تخریج کرده است و نیز استاد ریتر در دریای جان، ۱: ۵۷۷، که از رساله قشیریه نقل کرده است.</p> <p>همچنین حکایت «پیر خمیده</p>	<p>(۱) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: قصة آن جوان معشوق و پیر عاشق (جامی، ۱۳۷۸: ۳۲۰-۳۱۹)</p> <p>(۲) هفت اورنگ، تحفه الاحرار: حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر معشوق افتاد. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)</p>	۲

۲۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

<p>پشت» در (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۶۹) مصباح الهدایه و مفتاح الكفایه کاشانی (کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۰۷) و محاضرات الادباء راغب اصفهانی (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱: ۴۸ ج/۳) آمده است.</p> <p>نظیر حکایت «یعقوب و فراق یوسف» در قصص الانبیاء نیشابوری، ص ۱۳۴ و در کشف الاسرار مبیدی جلد اول، تفسیر سوره بقره، ص ۵۳۹ و جلد پنجم، تفسیر سوره مبارکة یوسف ص ۱۲۸ آمده است.</p>	<p>(۳) هفت اورنگ، سبحه الابرار: حکایت آن پیر خمیده پشت که در طریق محبت قالب راست بر زمین ننهاد و به سبب کجروی خود از نظر معشوق راست بین افتاد... (جامی، ۱۳۷۸: ۶۳۳)</p>	۴
	<p>(۱) عطار-منطق الطیر: حکایت مفلسی که عاشق شاه مصر شد (عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۹)</p>	
	<p>(۲) عطار، منطق الطیر: حکایت یعقوب و فراق یوسف (عطار، ۱۳۸۸: ۲۷۹-۲۸۰)</p>	
<p>مأخذی نیافتم</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: حکایت عشق دختر شاه به غلام حبشهی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۶-۲۶۳ نقل به اختصار)</p>	۵
	<p>عطار، منطق الطیر:</p> <p>(۱) حکایت دختر پادشاه که بر غلامی شیفته شد و تحیر غلام پس از وصل در عالم بی خبری (عطار، ۱۳۸۸: ۴۱۱-۴۰۸ نقل به اختصار)</p>	
	<p>عطار، مصیبت نامه:</p> <p>(۲) حکایت دختر پادشاه و عاشق شدن مزدور کار بر او و از بی خودی جان دادن آن مزدور کار (عطار، ۱۳۸۸: ۴۳۴-۴۳۱ نقل به اختصار)</p>	
<p>رونق القلوب سمرقندی (۵۵/۵۴) (منتخب رونق المجالس - ۷۰</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب دفتر دوم: قصّه آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده</p>	۶

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

<p>۶۹). نیز – رونق القلوب، چاپ مکه، ۶۹؛ الشواهد والأمثال، ابونصر قشیری ۲۲a و ۶۲b</p>	<p>آنش در ژنده اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود.</p> <p>(جامعی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)</p>	
	<p>عطّار، منطق الطّير:</p> <p>حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ کردند</p> <p>(عطّار، ۱۳۸۸: ۴۲۱-۴۲۱ نقل به اختصار)</p>	
<p>«الشعر والشعراء» نوشته ابن قتيبة دینوری (م. ۲۷۶) «الاغانی» از ابو الفرج اصفهانی (م. ۳۵۶)</p> <p>«الزُّهرة» نوشته محمد بن داود ظاهري / «المصارع العشاق» نوشته ابن سراج متوفی به سال ۴۱۸ «تزیین الاسواق به تفصیل أشواق لا عشاق» (۶) نوشته داود انطاکی</p>	<p>هفت اورنگ، لیلی و مجنون:</p> <p>(۱) حکایت پوست پوشیدن مجنون و به میان گوسفندان لیلی در آمدن و به حوالی خیمه گاه وی رفت</p> <p>(جامعی، ۱۳۷۸: ۳۷۲-۳۷۲ نقل به اختصار)</p>	۷
	<p>هفت اورنگ، لیلی و مجنون:</p> <p>(۲) حکایت ملاقات کردن مجنون با شبان لیلی و خبر یافتن که مردان قبیله به غارت بیرون رفته‌اند و پیش لیلی رفت وی</p> <p>(جامعی، ۱۳۷۸: ۳۱۷-۳۱۳ نقل به اختصار)</p>	۸
<p>تذکره الاولیاء، ۱۷۰/۲</p>	<p>عطّار، منطق الطّير: حکایت مجنون که پوست پوشید و با گوسفندان به کوی لیلی رفت</p> <p>(عطّار، ۱۳۸۸: ۳۸۷-۳۸۸)</p>	
	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم سلطان العارفین (بایزید بسطامی) در بادیه کله‌ای دیدبروی نوشته خَسَرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَه ..</p> <p>(جامعی، ۱۳۷۸: ۲۵۱)</p>	۹

۲۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

	عطّار، اسرارنامه: حکایت شبی که کله سری در بیابان دید و گفت این از آن مردی است که دنیا و آخرت را زیان کرده (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۶)	
۱۰	نشر الدّر، ۶ / ۴۶۹ و زهرالاداب، ۲۲۷ و حدیقه الحقيقة، ص ۲۹۱ و مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص ۳۹۵-۳۹۶ و شمس تریزی مضمون این حکایت را در مقالات شمس، نسخه کتابخانه استانبول، شماره ۱۸۵۶، ۱، ورق ۳۹۲ آورده	هفت اورنگ، تحفه الاحرار: حکایت زنگی که روی خود را در آیینه بی زنگ دید و از عکس روی خود آیینه را نپسندید (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۱-۵۴۰)
۱۱	عطّار، اسرارنامه: حکایت آن سیاه که صورت خود را در آب دید و پنداشت که آن مردم آب است و بدو دشنام داد. (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۳۴)	(۱) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت آن حکیم از مردم بر کرانه و سؤال و جواب او بـا پادشاه زمانـه (جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۰۰-۴۹۹)
۱۲	جاودان خرد (الحكمه الخالدہ)، ۲۶۵ پاؤل کراوس Raiziana ۱: ۵؛ م روزنـتـالـ، «در بـارـةـ آـگـاهـیـ از فلسفـةـ اـفـلاـطـونـ درـجهـانـ اسـلامـ»، فـرهـنـگـ اـسـلامـیـ، ۱۴: ۳۹۶/۱۵: ۱۹۴۱، ۳۸۸/۱۹۴۰. شـوـونـ: ۳۵؛ درـیـایـ جـانـ، ۱: ۱۶۷، ۱۱۷. oceـanـ ofـ theـ soulـ pـ مـدـرـسـ رـضـوـیـ درـبـارـهـ دـاـسـتـانـ (حدـیـقـهـ، ۶۸۹) تـارـیـخـ الـحـکـماءـ (والـامـتـنـاعـ والـمـؤـانـسـهـ) (جـ: ۳۳، ۲۰ـ۶ـ)	(۲) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت پادشاه فرزانه با آن دیوانه از خرد بیگانه (جامی، ۱۳۷۸: ۴۹۱-۴۹۰)

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

	<p>عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن پادشاه که دیوانه‌ای را گفت ازمن حاجتی خواه و دیوانه از او رفتن به بهشت را خواستار شد. (عطّار، ۱۳۸۶: ۳۲۶ - ۳۲۵)</p> <p>عطّار، اسرارنامه: حکایت آن پادشاه که دیوانه‌ای را گفت از من چیزی بخواه و دیوانه راندن مگسها را از او درخواست کرد. (عطّار، ۱۳۸۶: ۲۰۷ - ۲۰۸ نقل به اختصار)</p>	
۱۳	<p>عطّار، الهی نامه: حکایت داستانی از کوه قاف(حکایت آن حیوان حریص که آن را هلوغ خوانند) (عطّار، ۱۳۸۷: ۳۴۹ - ۳۴۸)</p> <p>عطّار، الهی نامه: حکایت آن طفل خرد که نان بزرگ در دست داشت، می‌خورد و می‌گریست که این نان اندک است و اشتهاهی من بسیار. (جامی، ۱۳۷۸: ۴۶۹ - ۴۶۸)</p>	هفت اورنگ، خردنامه اسکندری:
۱۴	<p>عطّار، الهی نامه: حکایت صوفی و اعرابی که غلام وی به حسن حُدی شتران وی را هلاک کرده بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۷ - ۶۷۶)</p> <p>عطّار، الهی نامه: حکایت آصمی با آن مرد صاحب ضیف وزنگی حادی (آصمی وزنگی) (عطّار، ۱۳۸۷: ۳۴۱ - ۳۴۹ نقل به اختصار)</p>	(سراج، در اللمع، ۲۷۰) و (قشیری در رساله قشیریه، ۱۵۳) و (غزالی در احیاء العلوم، ۲۴۳/۲)

۲۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

ادبیات سنسکریت و هندی طوطی نامه، ضیاء نخشبی، ۱۴۹ گرشاسب نامه اسدی	هفت اورنگ، سلسله الذهب: حکایت سگ و استخوان (جامی، ۱۳۷۸: ۱۵۳)	۱۵
قصص الانبیاء، کسانی، ۱۵۱ - ۱۵۰؛ نیز قصص الانبیاء، ثعلبی، ۵۷-۵۹؛ الرساله القشیریه، ۷۷ باب توکل؛ کشف المحجوب هجویری، ۴۲۳؛ احیاء العلوم، ۲۱۱/۴؛ حدیقه سنایی، ۱۶۸؛ دریای جان ۱۳۴-۳۲/۲ رساله قشیریه باب بیستم ص ۲۴ و کشف المحجوب هجویری، ص ۴۲۳ و کشف الاسرار مبیدی، جلد اول، تفسیر سوره بقره، ص ۳۷۷ و بستان القلوب شیخ اشراق، ص ۳۷۶ و حدیقه الحقیقہ سنایی، ص ۵۰۸ و تذکرہ الاولیاء، ص ۱۶۸	(۱) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم اشارت به قصّة امتحان ملائکه مر ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه ودر باختن آنچه داشت از مواشی و نعم و اموال در محبت حق سبحانه و تعالی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۲)	۱۶
(۲) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: اذن کردن حق سبحانه و تعالی ملائکه را در امتحان کردن ابراهیم صلوات الرحمن علی نبیّنا و علیه (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۳- ۲۵۵)		۱۷
عطار، الهی نامه: حکایت ابراهیم علیه السلام (عطار، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۵۷)		
هزار حکایت، ۶۰b؛ تهذیب الأسرار، خركوشی، ۴۹۵. تاریخ اسلام ۲: ۶۵۴-۶۵۲	هفت اورنگ، سبحه الابرار حکایت آن حکیم که از ترّه زار دنیا به شاخی چند ترّه قناعت کرد. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۶۳-۶۶۲)	۱۸

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

<p>امام محمد غزالی در کتاب احیاء علوم دین، ربع منجیات ص ۵۴۳ و کیمیای سعادت، رکن چهارم، ص ۷۲۳ (نشر الدر، آبی، ۷:۴۹). (رموزات اسدی، ۱۳۴).</p>	<p>(۱) عطار، مصیبت نامه : حکایت بقراط و خسروی که به شکار رفته بود (عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۵)</p>	
	<p>(۲) عطار، مصیبت نامه : حکایت عامر بن قیس که تره بر نان میزد (عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۵)</p>	
<p>کتاب الحمقی، ابن جوزی، ۲۲ کریستان سن؛ قصه‌های ایرانی، ۱۲۷ از هم او : «قصه‌هایی از ایران» ۱۹۰؛ دریای جان ۱: ۲۱۳.</p>	<p>هفت اورنگ، سلامان و ابسال : حکایت آن کردکه در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند. (جامی، ۳۹۳: ۱۳۷۸-۳۹۲)</p>	۱۹
	<p>عطار، مصیبت نامه : حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود (عطار، ۱۳۸۶: ۳۱۶)</p>	
<p>(الرساله القشیریه ف چاپ مصر، ص ۱۱۳) استاد ریتر در حاشیه این حکایت نوشت : همچنین صفوی [نُزَهَةُ الْمَجَالِسِ] ج ۱: ۱۸۱ و سعدی، بوستان، باب ۲، مینیاتور در :</p>	<p>-هفت اورنگ، سبحه الابرار : حکایت عتاب کردن حق سبحانه الله خلیل(ع) را و رسیدن آن پیر آتش پرست به دولت اسلام. (جامی، ۶۲۴: ۱۳۷۸-۶۲۳)</p>	۲۰
<p>Arnold painting in islam Oxford 1928 tafel 30 (به نقل از دریای جان ۱: ۴۸۱) حاشیه)</p>	<p>عطار، مصیبت نامه : حکایت آن کافر که از خلیل نان خواست واو گفت باید مؤمن شوی (عطار، ۱۳۸۶: ۳۹۵)</p>	۲۱
<p>در قابوس نامه، ص ۱۴۸ و حدیقه الحقيقة سنایی، ص ۴۱۲ و داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۵۹۷</p>	<p>هفت اورنگ، خرد نامه اسکندری : داستان وصیت کردن اسکندر که دستش را بعد از وفات از تابوت بیرون گذارند تا تهییدستی وی</p>	۲۱

۲۶ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بر همه کس ظاهر شود. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۱۲-۵۱۱)	عطّار، مصیبت نامه: حکایت اسکندر و وصیت او که دست تهی مرا از تابوت بیرون بگذارید (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۹۳)
هفت اورنگ، خرد نامه اسکندری: داستان خاقان چین که تحفهٔ حقیر به اسکندر فرستاد و به حکمتی شریف‌ش آگاهی داد. (جامی، ۱۳۷۸: ۴۸۵-۴۸۴)	در قصص الانبیاء نیش‌ابوری، ص ۳۲۶-۳۲۵ و کشف الاسرار ج ۴، ص ۳۷۱ و مضمونی نظری این در اسکندر نامه منثور، ص ۱۹۶ و شرفنامه نظامی ص ۲۹۲
عطّار، مصیبت نامه: حکایت اسکندر در چین و آوردن پادشاه چین لعل ویاقوت از برای خوردن اسکندر (عطّار، ۱۳۸۶: ۳۲۴)	هفت اورنگ: سلسله‌الذهب، دفتر اول:
حکایت عاشق و معشوقی که شب در خلوتی نشسته بودند و ذر بر همهٔ اغیار بسته ناگاه غلام آن عاشق که باریک نام داشت حلقه بر در زد.... (جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۷)	كتاب الحيوان جاحظ، ج ۱، ص ۱۶۵ و ربیع الابرار، باب الاسماء والكنى و رسالة عقل و عشق خواجه عبدالله انصاری. رسالة لواح عین القضا همدانی، ص ۲۵
عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن عاشق که بر دیرسرای معشوق فرو مانده بود که اگر پرسند کیست چه بگوید (عطّار، ۱۳۸۶: ۴۳۱)	هفت اورنگ: سلسله‌الذهب دفتر دوم: قصة آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده آتش در زنده اش گرفت و از زنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

ابونصر قشیری ۶۲a و ۶۲b	<p>(۱) عطار، مصیبت نامه : حکایت پسر نوح بن منصور و مرد سپاهی که عاشق شاهزاده شد (عطار، ۱۳۸۶: ۳۷۸-۳۸۱)</p> <p>(۲) عطار، الهی نامه: حکایت شهزاده که مرد سرهنگ بر وی عاشق شد (عطار، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۷۱ نقل به اختصار)</p>	
مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل این حکایت در هزار حکایت، ورق ۱۶۴، و شرح تعرف، ۲: ۱۵۴ چاپ سنگی، و در رساله قشیریه، ۱۶۱، و ترجمة رساله قشیریه، ۵۶۹ و کشف الاسرار، مبیدی ۱: ۴۷۷، و حدیقه الحقيقة، سنایی، ۳۳۲، آمده است و استاد مدرس رضوی، در تعلیقات حدیقه، صص ۴۶۶-۴۶۴، آن را از همین منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱: ۳۴۴، تخریج کرده است و نیز استاد ریتر در دریایی جان، ۱: ۵۷۷، که از رساله قشیریه نقل کرده است	<p>هفت اورنگ، تحفه الاحرار حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر معشوق افتاد. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)</p>	۲۵

نتیجه گیری

عطار از برجسته‌ترین شاعران ادبیات تعلیمی و عرفانی می‌باشد. او برای بیان هرچه بهتر مفاهیم مورد نظر خود از زبان نمادین استفاده نموده است، و از پیشگامان و بزرگان ادبیات سمبولیک نیز به شمار می‌رود. «منطق الطیر» نمونه شاخص یک اثر نمادین است که از طبع

۲۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بلند و کلام نافذ او حکایت می‌کند. پس از بررسی چند حکایت منظوم عطار در مقابل هفت اورنگ جامی ملاحظه گردید که عطار بنا به اقتضای کلام تعلیمی از صناعات ادبی پیچیده و به کار بردن عبارات مُغلق دوری می‌کند. در کنار روشی بیان، سعی دارد که ایجاز و اختصار را نیز به شکل مناسبی رعایت کند. در نتیجه‌گیری که بعد از حکایات دارد هرچند به شکل مفصلی وارد مباحث ناب عرفانی می‌شود اما غالباً می‌کوشد بر مفهوم واحد و محدودی تمرکز نماید. در واقع هدف عمده از روایت و تمثیل شرح مفاهیم عمیق عرفانی و تعلیمی به زبانی ساده و همه فهم، و در عین حال بی پروا می‌باشد. اشخاص داستانها متعدد، و از همه اقسام و طبقات اجتماعی حضور دارند.

در مقام مقایسه با هفت اورنگ باید گفت که جامی در تمثیلات مورد نظر بیشتر به توصیفات فضا و جزئیات ماجرا و اشخاص می‌پردازد اما در نتایج حاصل از روایت سطح متوسطی را دنبال می‌کند و از این نظر به ظرافت بیان و دقّت مفاهیم و تأملات مطرح شده توسط عطار نمی‌رسد.

جامی اگرچه شیوه کار نظامی و امیر خسرو دهلوی را در مثنوی سرایی دنبال می‌کرد اما مثنوی‌های او تا حدی تحت تاثیر خود است. و شیوه کار جامی تقلید صرف نبوده و همواره سعی نموده است که به کمک نبوغ هنری خود آب و رنگ تازه‌ای به حکایت بدهد و گاه این تأثیرپذیری در زمینه وام‌گیری مضمون و محتوای اثر دیگری خود را نشان می‌دهد و گاه در ساختار و ویژگی‌های ظاهری کلام؛ بدین صورت که پیکره اصلی تمثیل همان است که شاعر سلف به کار برده و الفاظ و تعبیرات مشترک به صراحة به چشم می‌خورد. با این حال جامی کوشیده است با دخل و تصرفات مختلف و بهره‌گیری از ترفندهای زبانی و ادبی همچون افزودن توصیفات، تغییر فضا و شخصیت‌ها و یا افزودن شخصیت، تغییر زاویه دید، برداشت نتیجه متفاوت و نگرش از زاویه دیگر به تمثیل رد پای حکایت مبدأ و القای مقدّد صرف بودن را کمنگ‌تر نماید؛ جامی سعی می‌کند به کمک توصیف و تشبيهات رنگارنگ یک تمثیل ساده را به یک اثر هنری زیبا ارتقا دهد. با تصویرسازی، فضای حکایت را قابل لمس و پویاتر نماید.

بررسی و ریشه یابی تمثیلهای به کار گرفته شده توسط جامی در هفت اورنگ و دنبال کردن رد پا و پیشینه آن‌ها در آثار مورد نظر، ما را به این نتیجه رساند که جامی از مجموع

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی

دویست و یک داستان تمثیلی در بزرگترین اثر او (هفت اورنگ)، مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ او در آثاری است(مثنوی های عطار) که در این پژوهش مورد بحث ما قرار دارد. به طور مثال بیشتر حکایات دفتر اول سلسله الذهب از حدیقه الحقيقة سنایی و مثنوی مولوی اقتباس گردیده است. و در دفتر دوم سلسله الذهب از تذکره الاولیاء عطار و نفحات الانس جامی و در دفتر سوم از چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی و در مثنوی سبحة الاحرار از طواسین منصور حلّاج، کتب معتبر حدیث، تفسیر ابوالفتوح، کشف المحجوب، مصباح الهدایه و... اما از میان منابع مذکور از حکایات احیاء علوم دین و رساله قشیریه بیشتر از دیگر منابع بهره برده است. در تحفه الاحرار از کلیله و دمنه نصرالله منشی و در خرد نامه اسکندری از اسکندر نامه نظامی تأثیر پذیرفته است

۳۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

کتاب‌نامه

- توكلی، نسرین. ۱۳۸۴؛ حکایات و داستان‌های سبجه‌الابر و مأخذ آنها، **مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، دوره دوم شماره ۴۳ و ۴۲.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. ۱۳۷۸؛ **هفت اورنگ تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه، اصغر جان فدا، ظاهر احراری، و حسین تربیت تهران: دفتر نشر میراث مکتب**.
- (جهان تیغ، مریم خلیلی. ۱۳۸۰؛ «ساخت حکایت تمثیلی در هفت اورنگ جامی» **مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان** ویژه نامه زبان و ادبیات.
- خدیور و شریفی، ۱۳۸۹؛ «تأثیرپذیری جامی از شعراء و نویسنندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی‌های هفت اورنگ.» **فصل نامه پژوهش ادبی**. شماره بیستم صفحه ۷۸ تا ۱۲۰ رازی، ابوالفتوح. ۱۳۷۰؛ **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، انتشارات آستان قدس رضوی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. ۱۹۶۱؛ **محاضرات الادباء**، دارالمکتبه الحیات، بیروت، نیسان.
- سعدی، مصلح‌الدین ابومحمد عبدالله. ۱۳۶۸؛ **شرح گلستان سعدی**، به کوشش محمد خزائی تهران: انتشارات جاویدان چاپ هشت
- سنایی غزنوی، مجده‌بن آدم. ۱۳۶۸؛ **حديقه الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی** تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۴، تهران: انتشارات فردوسی، چاپ دوم.
- صنعتی‌نیا، فاطمه. ۱۳۶۹؛ **مأخذ قصص و تمثیلات مثنویهای عطار نیشابوری**، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول
- عطار، فریدالدین محمد. ۱۳۸۶، الف؛ **اسرارنامه**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن. چاپ دوم.
-،، ۱۳۸۶، ب؛ **مصیبت نامه**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن. چاپ دوم.

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی ۳۱(۴۲-۷۴)

-، ۱۳۸۷؛ الہی نامہ. مقدمه، تصحیح و تعلیقات : محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ دوم.
-، ۱۳۸۸؛ منطق الطیر. مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ سیزدهم.
-، ۱۳۶۱؛ مثنوی هفت اورنگ جامی، مقدمه و تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات سعدی چاپ سوم.
- فروزان فر، بدیع الزمان. ۱۳۶۲؛ مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی. تهران : امیرکبیر، چاپ سوم.
- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۷۴؛ رساله قشیریه، ترجمة ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزیز الدین محمود. ۱۳۶۷؛ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ سوم، مؤسسه نشر هما.
- محمدی، برات. ۱۳۹۰؛ «اسلوب حکایت پردازی در هفت اورنگ جامی». *فصل نامه بهار ادب*، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲
- میبدی، احمد بن محمد. ۱۳۷۱؛ کشف الاسرار و عده الأبرار، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران انتشارات امیرکبیر.

References

- Tavakoli, Nasrin. 2005; Abraham's stories and stories, their sources, scientific and research journal of the Faculty of Literature and Humanities of the University of Isfahan, Volume 2, Nos. 43 and 42.
- Jami, Noureddin Abdul Rahman. 1999; Seven Oranges Research and Correction: Jabalqa Dawlishah, Asghar John Fada, Zahir Ahrari, and Hossein Tarbiat Tehran: Written Heritage Publishing Office.
- (The Blubber World, Maryam Khalili. 2001; "The Making of Anthology in the Seven Orang Jami", Journal of Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Special Note for Language and Literature.

- Khadivar and Sharifi. 2010; "The Effect of a Cup of Poets and Past Writers in the Creation of the Seven Oranges of Mathnavi." Literary Research Quarterly. Twenty Twenty Page 78 to 120
- Razi, Abu al-Fitoo. 1991; Rawz al-Jananan and Rooh al-Jannafi, commentary on al-Quran, in an effort to correct Muhammad Ja'far Yahaqi, Mohammad Mehdi Naseh, Astan Quds Razavi publication.
- Ragheb Isfahani, Abolqasem Hussein ibn Muhammad. 1961; Aladbah's Imam Khomeini, Dar al-Mecca al-Hayat, Beirut, Nissan.
- Sa'di, Moslehuddin Abu Muhammad Abdulllah. 1990; Explanation of Golestan Sa'adi, by Mohammad Khazaeli, Tehran: Javidan Publication, Eight
- Sanai Ghaznavi, the little Ben Adam. 1999; Hediqeh al-Haghiga, Correction and Excellence of Teacher of Razavi Tehran: Tehran University Press.
- Safa, Zabih Allah. 1984; History of Literature in Iran, 4th ed., Tehran: Ferdowsi Publications, Second Edition.
- Industrial Nia, Fatemeh. 1990; Finding the Prophecy and Prophecy of the Mathnavi of Attar, Neyshaburi, Tehran, Zwar Publishing, Oct.
- Attar, Farid al-Din Muhammad. 2007, A; Mysteries. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
-, 2007, b; the tragedy . Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
-, 2008; Divine Letter. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publication Second Edition.
-, 2009; Logic al-Tayyip. Introduction to Corrections and Extensions Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publishing Thirteenth Edition.
-, 1982; Masnavi Seven Orang Jami, Introduction and Correction of Aqa Morteza Modares Gilani, Tehran: Saadi Publication Third Edition.

واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی ۲۳(۷۴-۴۲)

Forouzanar Fareh, Bidi-Al-Zaman. 1983; the revelation of Masnavi's stories and allegories. Tehran: Amir Kabir, Third Edition.

Ghashiri Abu al-Qasim. 1995; Ghasherie's Treatise, translated by Abu Ali Hasan bin Ahmad Ottoman, corrected by Badie-e Zaman Forouzanfar, Fourth Edition, Tehran: Scientific and Cultural Company.

Kashani, Aziz-ed-Din Mahmud. 1988, Mesbah Al-Hadaei and Mftah-e-Al-Faha, corrected by Jalal al-Din Hamaei, third edition, Homa Publishing House.

Mohammadi, Barat. 2011; "Statuary in Seven Orang Jami". Bahar-e-Abb Quarterly, Fourth Edition, No. 4 Page 313 to 322.

Meybodi, Ahmad ibn Muhammad. 1992; Kashif al-Asrar and Al-'Abbar, correction of Ali Asghar Hekmat, Tehran Amir Kabir Publishing.

